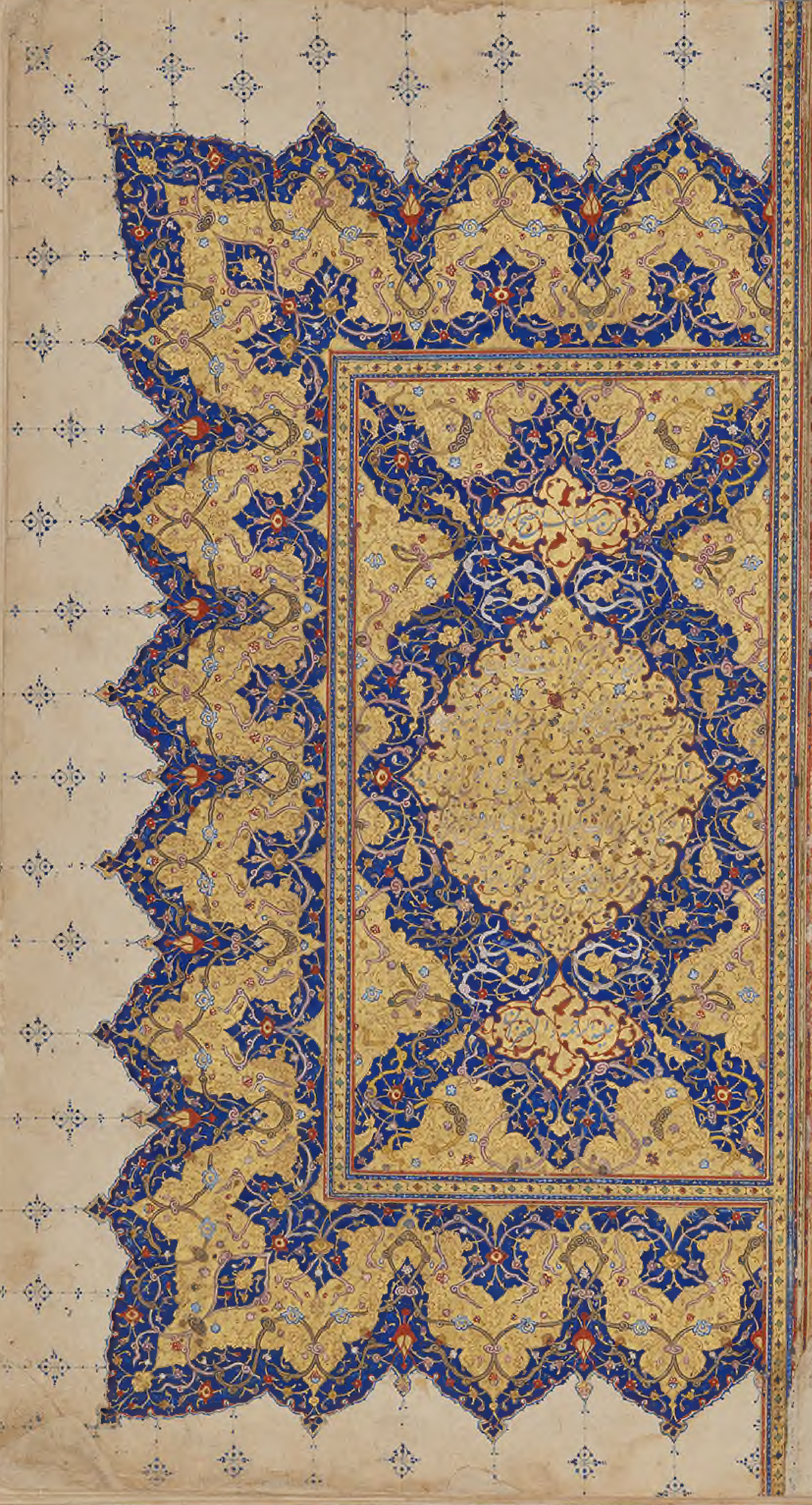










را واقف گردانید وی در همان ساعت بزی صوفیه درآمده بصوب ری فرار نمود چون بدان حوالی
رسید بنا بر تحصیل قوت بباز از آنجا درآمده بهر طرف می نگریست ناگاه در اثنا نظرش بر جوانی موزون
افتاده ملاحظه نمود که جمعی پیش او باستعلاج اشتغال داشتند تا آنکه عورتی قاروره در دست پیش آمده



جوان پرسید که این قاروره یهودیست عورت تصدیق نمود بعد از آن گفت که امروز ماست خورده

از ن

کردم یکی از حکما صیحه زده فریاد و برآورد که هذا عمل المسیح و سید علیه الرحمه نعره زده بیهوش
شد و اهل مجلس را حیرت تمام دست داده



بعد از آن وزیر مرا نزد مستنصر برد وی بعد از استماع آن حال اعجاز مال هزار دینار

دوزخ میطلپید آن شخص بدو گفت این روز را که در حلقه کعبه میگذاری چرا آتش
دریغ میداری که هرگز آتش دوزخ نسوزد روی نیکو را



آورده‌اند که مهدی عباسی روزی در شکار از اعوان و
انصار دور افتاده تشنه و گرسنه به در خیمهٔ اعرابی رسید و از کمال بی‌تابی از

عبدالملک ندیم بود پس دست مرا گرفته بدرون درآمدیم نخست لباسهای حریر طلب
داشته پوشید و مرا نیز پوشانید و مجلس شراب منعقد گشته



اشارت فرمود تا کنیزان قمر منظر حور پیکر در
آمدند و عود و چنگ گرفته آهنگ سرود کردند خوبی ساز و خوبی آهنگ

پسر

بخدمت صاحب تخت و تاج رسیده مرض را خارج حیطهٔ علاج یافت چون بالکلیه از معالجات جسمانی

نومید شد متوجه تدبیر نفسانی گردید بنابرین پادشاه را بحمام بردند در گرم خانه نشانیدند و بعد

و بعد از لحظهٔ شمشیری کشیده نعره زنان و فحش گویان



روی بوی نهاد چون اثر حرارت در

عروق و اعصاب جناب سلطنت مآب نفوذ کرده مع هذا قوت غضبی اشتداد پیدا

کرده

علی بن عیسی از غایت غرور نفسانی جبالی از طاهر بر نمیداشت و عنان حزم و
احتیاط فرو گذاشت و داود سیاه نام



شخصی از آحاد لشکر طاهر بر او حمله کرده او را
از اسب زیر انداخت و او را نشناخته درگذشت و طاهر سغیر نامی با او رسیده پرسید

کز

شدند تا سه روز در زردی بماند و ازین سبب خوف تمام بر دلها نشست خلایق جمله
در ناله و زاری در آمدند بعد از روزی چند رنگش سرخ شد



و در ربیع الاول سنه تسع و ثلاثین و مایتین
هم در ایام او در دامغان چهل و پنجهزار کس بعلت زلزله فوت شدند و دو دانگ

ورتاخت و حربه جانان بر سینه مقتدر انداخت که از پشتش بیرون رفت و اسب از
برگشت و آهنگ زندان کرد تا قاهر را خلاص کند چون به بازار سه شنبه رسید خواری



خار او چادر شد سپش برسید قضا را قلابی از دکان قصابی بر حلق برابری افتاد بر بری آویختگان شد

واسب

صندوق نقره که مملوّ از جواهر گرانمایه بود حمل نموده بودند و سی و سه اسب با زینهای مرصع
پیش پیش محفهٔ عروس میکشیدند و حوالی محفه سیصد کنیزک پری پیکر محفوف بود و خواجه



سرایان که زپس و پیش محفه میرفتند از شماره بیرون بود القصه عروس را با کوکبهٔ
تجمل خانی بنظام بغداد رسانیدند مقتدی جمهور خواص و عوام را باستقبال

فرستاد


نگارخانه فردوس و از معظمات عمارات سلطانیه است این عبارات
رایق و این کلمات شایق مسطور است
که از عهد جمشید ارجمند که بانی
رسوم جهانبانی بود الی یومنا هذا ندیده اند و نشان نداده اند که چنین بنای رفیع ارکان

سقف آن بتخانه از سنگ مقناطیس است و این بت از این قوت جاذبه طرف
و جوانب نسبت بدان بت سمت تساوی دارد



لاجرم در میانه ایستاده بهیچ طرف
متمایل نیست چون حسب الامر سلطانی یک دیواری از آن ویران کردند بیکبار سر

ملک غیاث الدین چون عم را ردیف بیم وخوف دید بر حسب العفو عند المقدرة من عفو ما قدر
پیش او رانده پیاده گشت و ران و رکاب عم را بوسیده در رکاب او بلشکرگاه خود مراجعت
نمود و او را تعظیم بیش از پیش نمود و بر تختش نشانید



و ملازم آسا پیش کمر بست ملک
فخرالدین بمعنی رحل پر استهزا و تمسخر نموده سلطان را سخنان درشت گفت اما

شیران تیرباران کرده آنهارا از ضرب تیر جان شکار بوادی فرار آورده بقول ظهیر
قریب سی هزار سوار را پایمال کرده اسند و ترکان ازان دستبرد انگشت حیرت بدندان گرفته روی



برتافته پا در وادی گریز نهادند و سایه شاه در جنس انهزام سپاه خواست که از تخت بزیر آمده بر











